



کتابخانه‌ی کلاس ما

در یکی از روزهای ماه مهر، دانش‌آموزان، آرام و با نظم وارد کلاس شدند. آموزگار پس از سلام و احوال‌پرسی، از بچه‌ها خواست در گروه‌های خود قرار بگیرند. سپس به

« به نام خدای مهربان →



آن ها گفت: «دانش آموزان عزیز، از شما می خواهم فکر کنید و بگوید چگونه می توانیم پاسخ پرسش های خود را پیدا کنیم؟»

بچه ها در گروه خود گفت و گو کردند و پیشنهاد خود را روی برگه ای نوشتند، نماینده ی هر گروه آن را با صدای بلند خواند. گروه ها به رایانه، کتاب ها، مجله ها و افراد دانا اشاره کرده بودند.

آموزگار از دانش آموزان تشکر کرد و گفت: «آیا همه ی نوشته ها در رایانه، کتاب ها، مجله ها برای شما مفید است؟»

نماینده ی گروه اول گفت: «خیر، بهتر است کتاب ها و مجله های ویژه ی خودمان را بخوانیم.»

نماینده ی گروه دیگر گفت: «در آخر کتاب فارسی، نام کتاب های مناسبی آورده شده است که ما می توانیم آن ها را بخوانیم.»

آموزگار گفت: «کتاب خوب، مانند دوست خوب است که می تواند به ما خیلی کمک کند.»

نماینده ی یکی از گروه ها گفت: «کتاب خوب را هم مانند دوست، پس از هم فکری مشورت با بزرگ ترها انتخاب می کنیم.»

آموزگار گفت: «آفرین بر شا که خوب فکر می کنید و به درستی پاسخ می دهید. حالا کنید چگونه می توانیم یک کتاب خانه ی کوچک در کلاس داشته باشیم؟»